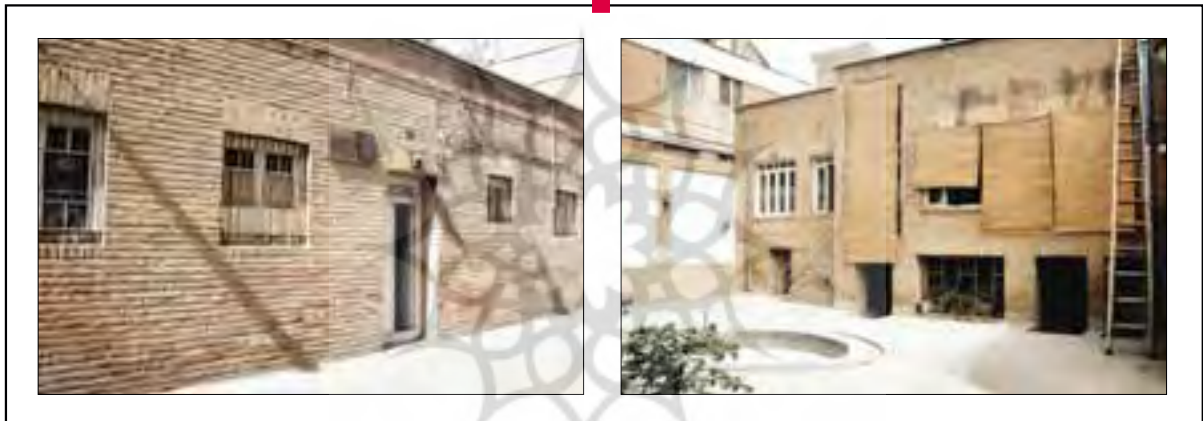


گزارش گونه‌ای از منزل یکی از سربازان امام(ره)
در گوشه‌ای از شهر تهران

همه اموال رئیس جمهور...



است. اگرچه امروز محله‌های اصیل و سالم مانده از هیاهوی آپارتمان و برج و... کم پیدا می‌شود ولی هنوز در این گوشه شهر و در محلات خیابان ایران و اطراف آن اصالت آدمها کم و بیش حفظ شده است. داخل کوچه شهید میرزایی و با پرسش منزل شهید رجائی را یافتیم. منزلی که هم اکنون تبدیل به موزه‌ای شده تا بازدیدکنندگان آنچه را که شنیده‌اند، از نزدیک ببینند. بسیار مشکل و گاهی غیرممکن است. در باز است و ماهم مثل بقیه وارد می‌شویم. راهرویی با فرشهای نخ نما و جاکفشی نسبتاً بزرگ و چند دری که هر کدام به جایی باز می‌شوند نمای ورودی به خانه است. سمت چپ در اتاق را که باز کنی، ناگهان می‌توانی تمام هال خانه را یک جا ببینی. خانه‌ای کاملاً ساده با حداقل وسایل و امکانات. میز و صندلی آهنی به علاوه کتابخانه‌ای که شهید رجائی آن را با دست خود ساخته، چند جلد کتاب و لوازم شخصی دیگر مثل کیف سامسونت و وسایلی است که در یکی از اتاقهای تودرتو دیده می‌شود. اینجا همه چیز یا ابتکاری و ساخت دست صاحبخانه است و یا در نهایت سادگی خرید شده است. جدای از کتابخانه دست ساز شهید، آیینیه قدی منزل است که از شیشه مستعمل اتومبیل ساخته شده است. شیشه مستعملی که کار یک آیینیه تمام قدی را انجام می‌دهد، مثل اینکه تمام وقت یک کسی بالای در صاحبخانه ایستاده است تا همه چیز با دقت

را از دست بدهند. خیابان شهید آقاخانلو، کوچه شهید میرزایی، منزل شهید رجائی. اینجا آدرس یکی از همان است. همانی که سالها پس از دستفروشی و کارگری و کار در کسوت یک معلم ساده به مقام ریاست جمهوری نوپای اسلامی رسید.

□ □ □

محله، محله‌ای آرام و بی سروصداست. اگرچه ساخت و سازها و آهنهای پهن و سر به فلک کشیده گاهی خاطر عابران و ساکنان را می‌آزارد، ولی به هر حال آرامش غالب

اواخر روزهای پنجمین ماه سال است. اگرچه خورشید تمام توان خویش را به کار گرفته تا در این روزهای آخر، اوج گرمای خود را به رخ آدمها بکشد، با این حال، شرایط طوری است که کمتر حواسمان به آن سمت می‌رود. اتفاقی که این روزها در لبنان افتاده، حال و هوای مقاومت را هر چند محدود در دلهای ما زنده کرده است و این اتفاق مبارک باعث می‌شود انقلاب ندیده‌ها و جنگ ندیده‌هایی که چون من نگارنده کمی بتوانند از عطر آن استشمام کنند. عطری که به واسطه انقلاب اسلامی امام و یاران او در فضای مسخ شده امروز پراکنده شد و باز سربازان او گهگاهی به مدد آن، معجزه‌ای را در دنیای بی اعتقاد به معجزه الهی به رخ می‌کشند.

□ □ □

خیابان مجاهدین اسلام کمی مانده به میدان بهارستان. در این دست خیابان تابلوی نشانی منزل یکی از همین سربازان امام است. از آن آدمهایی که هر کدامشان یک تنه، تن دنیایی را می‌لرزاند. همان آدمهای ساده‌ای که اگر شناسایشان می‌گویی شاید کارگری، کارمند ساده‌ای، راننده‌ای یا چیزی شبیه به آن باشند. خودشان هم اعتراض نداشتند و ندارند تازه خودشان هم می‌گفتند. مثلاً جارو کردن و یا پاک کردن تخته سیاه در کلاس درس یا چیزی شبیه به این افتخاری است که آنها حاضر نبودند آن

خیلی دوست داشتم قرآن جیبی شهید رجائی را ببینم که نبود و یا حداقل ندیدم. شنیده بودم چند آیه از قرآن استخراج کرده بود و به شکل شیوه زندگی و راهنمای کار، خود را ملزم می‌دانست که به آنها عمل کند. شاید به همین دلیل بود که در کتابخانه شهید رجائی اغلب تفسیرهای قرآن دیده می‌شد. جلد‌های متعددی از تفاسیر مختلف که گویا راه را برای او روشن‌تر ساخته است

اینجا همه چیز با ابتکاری و ساخت دست صاحبخانه است و یا در نهایت سادگی خرید شده است. جدای از کتابخانه دست ساز شهید، آیینیه قدی منزل است که از شیشه مستعمل اتومبیل ساخته شده است. شیشه مستعملی که کار یک آیینیه تمام قدی را انجام می‌دهد، مثل اینکه تمام وقت یک کسی بالای در صاحبخانه ایستاده است تا همه چیز با دقت قابل توجهی ساده باشد

تمام خانه رئیس جمهور. خانه‌ای که مشخص است به شکل سختگیرانه‌ای ساده و عاری از حداقل اضافات مرسوم در خانه‌ای محروم است. سختگیری که جزو ویژگیهای رجائی خصوصاً در مورد مال مردم و بیت‌المال بوده است. یکی از نزدیکان شهید رجائی نقل کرده که گاهی که آقای رجائی کمال (پسرش) را به همراه خود به نخست‌وزیری می‌برد، چون خیلی دوست داشت موتور سواری کند، یک روز حاج حسن راننده آقای رجائی از ایشان خواهش کرد اجازه بدهد کمال دقایقی را با موتور محافظین موتور سواری کند. آقای رجائی با حالت نسبتاً پرخاش گونه‌ای گفت، «نه! کمال به هیچ وجه حق ندارد سوار موتور بیت‌المال شود.»

قاعدتاً سربازان امام نیز باید همانند خود او باشند و این برای کسانی که امام را شناخته‌اند تعجب‌آور نیست. خانه‌ای که تمام وسایلیش یک وانت است و صاحبخانه تنها صد ریال پس‌انداز بانکی دارد، آن خانه، مسکن یک مجاهد و یک سرباز اسلام است و این سرباز است که می‌تواند یک تنه تنه دنیای ظلم را پلرزاند و چون شیر بغرد و در سازمان ملل جنایات مستکبران را با مدرک زنده به رخشان بکشد. اما آیا اگر رجائی اینگونه نبود می‌توانست در عرض کمتر از یکماه آنچنان در دل مردم جای گیرد که مدینه فاضله آنان جامعه‌ای باشد با ریاست مردی شبیه رجائی؟ اگر چه که ملک رجائی و سادگی او باعث خنده شبهه مستکبرانی باشد که در جهل مرکب خود تا ابد خواهند ماند. در لحظاتی که در این سادگی بی‌آلایش و پاک شناور می‌شوی، صدای متواضع او را در فضای صمیمی خانه می‌شنوی که می‌خواند:

تلاش و جنبش و پرتو امید
سرای جاودان می‌دهد نوید
به راه زندگی با صفا و مهر
به درگه خدا می‌توان رسید
اگر صفا بود به دل وفا بود
همیشه بر سرت لطف کبریا بود
روا بود که حق بر ملا شود
اگر به راه حق جان فدا شود
که خون دل باغبان پیر
دهد شاخه‌ای غنچه شود
چو برملا شود ز غم زها شود
جهان پاک ما به چه با صفا شود

سه پیراهن و یک عبای نمازی، دفتر حساب قرض الحسنه، دفتر چه حساب بانکی با موجود ۱۰۰ ریال، یک رادیوی شخصی و یک بادبزن که روی آن با حصیر بافته شده «درود بر خمینی»، کتابهایی که در یک کمد کوچک قرار دارند. به نظر نمی‌رسد تمام وسایل این مرد و خانواده‌اش بار یک وانت باشد. در کنار این وسایل دندانه‌های مصنوعی شهید رجائی نیز به یادگار مانده است. دندانه‌هایی که هم تنها اشیای باقیمانده از پیکر تمام سوخته او بود و هم تنها نشانه شناسایش. راستی چرا باید رجائی آنطور بسوزد که تنها دندانه‌های باقی بماند؟ تن باتقوایی که معصیت نکرده چطور اینطور می‌سوزد؟ معلوم نیست شاید نیت خودش این بوده که چیزی از او باقی نماند.

□ □ □

عکسهای روی دیوار برایم جالب هستند. رجائی و پاهتر،

رجائی و آقا، رجائی و شهید بهشتی. در نگهداری این مکان سلیقه مشهود است و چیزی نیست که با فضا نامأنوس باشد.

خیلی دوست داشتم قرآن جیبی شهید رجائی را ببینم که نبود و یا حداقل ندیدم. شنیده بودم چند آیه از قرآن استخراج کرده بود و به شکل شیوه زندگی و راهنمای کار، خود را ملزم می‌دانست که به آنها عمل کند. شاید به همین دلیل بود که در کتابخانه شهید رجائی اغلب تفسیرهای قرآن دیده می‌شد. جلدهای متعددی از تفاسیر مختلف که گویا راه را برای او روشن تر ساخته است.

از اتاقهای تودرتو که دوباره وارد اهرو می‌شوید، روبرو همان اتاق و کرسی معروف منزل شهید رجائی مشهود است. کرسی که رئیس جمهور و خانواده‌اش در زیر آن گرم می‌شدند. دیدن این کرسی برایم خیلی جالب است. به نظر تمام سادگی و صمیمیت خانه و صاحب‌خانه در این کرسی قابل مشاهده است. کنار کرسی یک کمد کوچک که در عین حال میز تلویزیون هم بوده و دو پستی اهدایی به شهید جای گرفته‌اند. دیگر می‌ماند یک حیاط و آشپزخانه و یک جالباسی. این تمام خانه رجائی است.

قابل توجهی ساده باشد و چیز اضافی وجود نداشته باشد. برای اینکه قرار نیست در منزل یک مجاهد چیزی اسراف شود. گویا این قاعده در منزل شهید رجائی قانون محکمی بوده که در تمام موارد رعایت شده است. نقل شده که برادرزاده شهید رجائی عنوان کرده که وقتی شهید رجائی آب دستش بود و می‌خواست برای کسی آب بریزد، لیوان را تا نصفه پر می‌کرد: «یک روز او پرسیدم، «عموجان چرا لیوان را تا نصفه پر می‌کنی؟» گفت، «دو حالت وجود دارد یا سیر می‌شوی و ته لیوان آب نمی‌ماند که آن را بریزی و اسراف کنی یا اینکه هنوز تشنه هستی که مجدداً نصف دیگر می‌خواهی که اظهار می‌کنی و دوباره برایت می‌ریزم.»

در اتاق کناری کمد و وسایل شخصی شهید رجائی جای گرفته است. وسایل شخصی ایشان قبل و بعد از شهادت.

